گفت‌وگو

گفت‌وگو با همرزم شهید حسین قجه‌ای به مناسبت سالگرد شهادتش در ۱۵ اردیبهشت ۶۱

حاج‌حسین ترس را هم ضربه فنی کرد

علیرضا محمدی

شهیدحسین قجه‌ای در ۱۵ اردیبهشت سال ۶۱ در جاده اهواز - خرمشهر و در جریان عملیات الی بیت‌المقدس به شهادت رسید. به قول همرزمش سردار سیدعلیرضا ربیعی، قجه‌ای اگر می‌ماند از سرداران و فرماندهان درجه اول جنگ می‌شد. در گفت‌وگویی که با ربیعی داشتیم، خاطراتی کوتاه از این شهید گرانقدر را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

معاون قجه‌ای در سلمان

قبل از شروع عملیات فتح‌المبین، شهید بروجردی من را به حاج‌احمد متوسلیان معرفی کرد تا به عنوان معاون شهید قجه‌ای در گردان سلمان به عملیات پیش‌رو (فتح‌المبین) ورود کنیم. جلسه معارفه در دوکوهه بود. آن شب بعد از اینکه شهید بروجردی من را معرفی کرد، حاج‌احمد متوسیان از من خواست بیرون بروم و در ساختمان سلمان، خودم را به قجه‌ای معرفی کنم. ساختمان سلمان را زود پیدا کردم، هنوز وارد ساختمان نشده، شهید احمد ساربان‌نژاد، فرمانده گروهان سوم از گردان سلمان، من را دید و آمد جلو خیلی گرم خوش و بش کرد. ساربان‌نژاد از پادگان ولیعصر(عج) من را می‌شناخت. گفت بیا برویم داخل منتظرت بودیم. خیالم راحت شد که از قبل در مورد من شنیده‌اند. خلاصه رفتم داخل یک اتاق و دیدم شهید قجه‌ای و فرماندهان گروهان و دسته‌های گردان آنجا هستند. قجه‌ای از جایش بلند شد و خیلی تحویلم گرفت و به نفراتی که اطرافش بودند من را معرفی کرد.

روی ارتفاعات دزلی

من شهید قجه‌ای را از زمان حضور در کردستان می‌شناختم. یک‌بار روی ارتفاعات دزلی بودیم که دیدم چند نفر از نیروهای پیشمرگ مسلمان کُرد، از توانایی‌های حسین قجه‌ای تعجب کرده‌اند. چون حسین از روی ارتفاعات دزلی که بسیار صعب‌العبور است، پیکر دو شهید را پایین آورده بود. پیشمرگ‌ها که خودشان بومی آنجا بودند از توانایی جسمی شهید قجه‌ای بسیار تعجب کرده بودند. من از همانجا با شهید قجه‌ای آشنا شدم و بعد که در دوکوهه به او و گردانش پیوستم، این آشنایی بیشتر شد.

با حسین در فتح المبین

در عملیات فتح المبین من معاون گردان سلمان بودم. فرمانده‌اش هم که عرض کردم حاج‌حسین قجه‌ای بود. قبل از عملیات به شناسایی می‌رفتیم. یک‌بار هم همراه خود شهیدقجه‌ای به جاده دهلران - اندیمشک رفتیم و ایشان محل عملیات ما را نشان داد. یادم است که شب شناسایی شهیدقجه‌ای به ما گفت: «آن جاده خاکی را که می‌بینید تا بالای آن تپه رفته است، ما باید شب عملیات به آنجا برویم و توپخانه دشمن را تصرف کنیم.» گردان سلمان یکی از گردان‌های تیپ۲۷ بود که در عملیات فتح‌المبین مأمور تصرف توپخانه دشمن شد. شب عملیات رفتیم و توپخانه دشمن را تصرف کردیم. همزمان شهیدقجه‌ای و دیگر نیروهای گردان از منطقه دیگری به خط دشمن زده بودند. روی تپه مقابل هم گردان حبیب توانست تعداد دیگری از توپ‌های دشمن را سالم به غنیمت بگیرد.

پیکر سوخته حسین

شهید قجه‌ای در عملیات الی بیت‌المقدس به شهادت رسید. آن زمان من به قرارگاه فرماندهی مأمور شده بودم و دیگر در گردان سلمان نبودم. حسین و بچه‌های گردانش روی جاده اهواز - خرمشهر ایستادگی کرده بودند. حسین کشتی گیر بود و در عملیات الی بیت‌المقدس آنقدر آر پی جی شلیک کرده بود که از گوش‌هایش خون آمده بود. حاج‌حسین ترس را هم ضربه فنی کرده بود. او آنقدر کنار همرزمانش جنگیده بود تا توانسته بودند جاده را حفظ کنند. نحوه شهادت حسین به این صورت بود که می‌خواست همزمان به یک تانک شلیک کند و خدمه تانک هم در همان لحظه به او شلیک کرده بودند. اصابت گلوله تانک و آتشی که ایجاد کرده بود، تمام بدن حسین را سوزانده بود. با شنیدن خبر شهادتش، رفتم و خودم را به او رساندم. تمام پیکرش سوخته و چیزی باقی نمانده بود.

> حسین کشتی‌گیر بود و در عملیات الی بیت‌المقدس آنقدر آر پی‌جی شلیک کرده بود که از گوش‌هایش خون آمده بود. حاج‌حسین ترس را هم ضربه فنی کرده بود. او آنقدر کنار همرزمانش جنگیده بود تا توانسته بودند جاده اهواز - خرمشهر را حفظ کنند

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید بهمن مرادی از شهدای تأمین امنیت در اوایل پیروزی انقلاب

خبر شهادت برادرم را یک شهید آورده بود!

شهید بهمن مرادی نفر دوم از راست

زینب محمودی عالمی

روستای سیاه افشار، روستایی از توابع بخش پیربکران شهرستان فلاورجان در استان اصفهان است. گفته می‌شود به دلیل اتراق سپاه افشار در این مکان، نام آن سپاه افشار و بعدها به سیاه افشار تغییر کرده است. این روستای تاریخی دارای ۹ شهید است که پاسدار شهید بهمن مرادی سیاه افشاری به همراه دو شهید دیگر این روستا در تاریخ ۲۶ تیرماه ۱۳۵۹ قبل از شروع جنگ تحمیلی در تأمین مرزهای جغرافیایی ایران اسلامی در درگیری با ضد انقلابیون و اشرار به شهادت رسید. در اوایل انقلاب گفته می‌شد که استان سیستان‌وبلوچستان تنگه احد ایران است و بسیاری از رزمندگان به این خطه می‌رفتند. بهمن مرادی هم یکی از همین رزمندگان بود که به همراه دو نفر از همشهری‌هایش در حوالی جاده خاش ایرانشهر به شهادت رسیدند. بهمن متولد ۱۳۴۲ در خانواده متدین و انقلابی بود. آنچه می‌خوانید همکلامی ما با فاطمه مرادی خواهر شهید است که از نظرتان می‌گذرد.

شهید مرادی جزو اولین شهدای منطقه شما هستند. چطور شد که از اصفهان به سیستان‌وبلوچستان رفت؟

قبلش عرض کنم که خانواده ما یک خانواده روستایی، متدین و انقلابی است. پدر و مادرم در تربیت دینی فرزندان تلاش زیادی می‌کردند. سعی داشتند از همان کودکی، بچه‌ها را با مسئولیت بار بیاورند. پدرم کشاورز بود و نیاز به کمک پسرانش داشت. بعد از انقلاب قرار بود ابتدا برادر بزرگترمان عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شود. بهمن گفت شما بمان در کار کشاورزی به پدر کمک کن. برادر بزرگترمان ماند و بهمن عضو سپاه شد. اوایل پیروزی انقلاب اسلامی بود و ضد انقلابیون و اشرار مزدور شده بودند تا مرزهای ایران را ناامن کنند. به همین خاطر بهمن به همراه تعدادی از همرزمانش به جنوب شرق کشور رفتند. برادرم ۴۰روز قبل از اعزام، در مبارکه آموزش نظامی دیده بود.

نحوه شهادت‌شان چطور بود؟

تیر ماه ۵۹ برادرم به همراه ۱۰نفر دیگر سوار بر یک دستگاه اتومبیل پیکان بار بودند که توسط ضد انقلابیون مورد حمله قرار گرفتند. به ما گفتند که اشرار، آنها را به رگبار بسته بودند. قاتلین دستگیر و اعدام شدند و سرکرده‌شان رحیم زردکوهی هم اعدام شد. خون پاک این ۱۱ شهید مظلومانه در جاده خاش ایرانشهر (سیستان و بلوچستان) به زمین ریخت تا گواه حقانیت و مظلومیت نظام اسلامی باشد.

خبر شهادت‌ش را چه کسی به شما اطلاع داد؟

بهمن به همراه پسرخاله‌ام محمدرضا و پسرعمویم شهیدهاشم مرادی و یکی ازهم محلی‌های‌مان عباسقلی کشاورز عضو سپاه پاسداران مبارکه شده بودند. اما هاشم به دلیل سن کم، از اعزام به مأموریت سیستان‌وبلوچستان جا ماند و در سپاه مبارکه خدمت کرد. بعد از شهادت برادر، خدابیامرز هاشم به خانه ما آمد. خیلی به ما دلداری داد و ما را آماده شنیدن خبر شهادت بهمن کرد. هرچند هاشم نتوانست خبر شهادت بهمن را به ما بدهد، اما همیشه به این مسئله فکر می‌کنم که خبر شهادت برادرم را یک شهید برای‌مان آورده بود. آخر سر همسایه‌ها به برادر دیگرمان و بعد به فامیل گفتند بهمن به شهادت رسیده است. سه روز بعد از شهادت بهمن، پیکرش را به روستای‌مان آوردند. من کودک بودم و بین جمعیت گم شدم. بین جمعیت رفتم و حالم بد شد. خودمان را می‌زدیم و مردم دلداری‌مان می‌دادند.

شما از شهید کوچک‌تر بودید؟

بله، من متولد ۱۳۵۰ هستم. شهید متولد ۱۳۴۲ بود. ما ۱۱برادر و خواهربودیم. شهید سومین فرزند خانواده بود که در ۱۸سالگی به شهادت رسید.

زمانی که برادرتان شهید شد، هنوز جنگ شروع نشده بود و جامعه ایران به بحث شهادت خو نگرفته بود. برخورد خانواده‌تان نسبت به خبر شهادت بهمن چطور بود؟

وقتی خبر شهادت بهمن را به مادرم دادند، خیلی گریه می‌کرد. تا آن زمان چنین چیزی در منطقه‌مان سابقه نداشت. همه بستگان زاری می‌کردند. ما کوچک بودیم و خیلی اذیت می‌شدیم. مادرم اشک می‌ریخت و می‌گفت بچه‌ام را می‌خواهم. کم کم آرام‌تر شد. از سپاه به منزل ما می‌آمدند. اوایل به خانواده شهدا رسیدگی می‌کردند. همه روستاهای اطراف به خانه ما می‌آمدند. تشییع جنازه شهیدمان خیلی شلوغ شده بود. قدیم روستا ماشین نبود. یادم است در تشییع پیکر بهمن، پشت وانت نشستیم و شعارمی دادیم و به سمت گلزارشهدا رفتیم. گلزار شهدا با روستای ما فاصله دارد. شهدا را در گلزار شهدا کنار امامزاده زید بن حسن مجتبی(ع) به خاک سپردند.

چه خاطره‌ای از برادرشهیدتان دارید؟

زمانی که بهمن می‌خواست به مبارکه اعزام شود. دانش‌آموز ابتدایی بودم. صبح زود می‌خواستم به مدرسه بروم. همه سرگرم کارشان بودند. بهمن گفت اصلاً نگران نباش تو را به مدرسه می‌برم. وقتی مرا به مدرسه رساند، خداحافظی کرد و رفت و دیگر او را ندیدم.

اخلاق و رفتار شهید چطور بود؟

روی حجاب خیلی تعصب داشت و مواظب ما خواهرها بود. می‌گفت هر عروسی نروید. برای خودتان این حرف‌ها را می‌زنم. روی امام خمینی(ره) تعصب زیادی داشت. دوران طاغوت، عکس‌های شاه را از پشت سر به جایی می‌بست و وقتی می‌کشید زبان شاه مثل سگ بیرون می‌آمد. به همراه جوانان شاه را مضحکه می‌کرد و شعر می‌گفت. البته آنموقع هنوز انقلاب نشده و شاه هنوز نرفته بود. دایی‌ام می‌گفت چرا این کار را می‌کنی؟ سرت را به باد می‌دهی! مادر می‌گفت نگران نباش هر کار می‌کند بلد است چه کاری انجام بدهد. برادرم جزو انقلابی‌هایی بود که علیه رژیم شاه در روستا فعالیت زیادی داشت. همیشه یک بیت شعر را زمزمه می‌کرد:

دوست دارم شمع باشم، در دل شب‌ها بسوزم
روشنی بخشم به جمعی و خودم تنها بسوزم

شعری هم در مورد امام زمان(عج) خوانده بود که آن را ضبط کرده بود. بعد که به شهادت رسید، نوار به دست ما رسید.

آن شعری که گفتید برادرتان ضبط کرده بود به خاطر دارید؟

به راستی یقین به حقیقت دین/ به طریق نور خدا سوگند
به کتاب محکم حق قرآن/ به خدا رهبر ما آید
مردانه حکم خدا آید/ مهدی زنده غایب قائم
به خدا صاحب ما آید...

آخرین وداع با شهید را به یاد دارید؟

یادم است مامان راضی نمی‌شد رضایتنامه رفتن بهمن را امضا کند. بهمن چندین روز برای مامان کارهای خانه را انجام داد تا مادر رضایت بدهد. بعد از مدتی مامان آرام شد و رضایت داد. افتخاری برای مادرم بود پسرش پشت نظام و رهبر باشد. مادرم الان ۸۰ساله است. هر موقع ایام انتخابات می‌شود صحبت می‌کند و ویدیوی دفاعش از نظام و رهبری را بین مردم پخش می‌کند. مردم را تشویق می‌کند در رأی‌گیری شرکت کنند. مادرم پشت رهبر و انقلاب اسلامی قوی ایستاده است؛ عکس حضرت آقا، امام خامنه‌ای(ره) و شهید حاج‌قاسم سلیمانی را روی دیوار خانه گذاشته است. هر روز برای سلامتی حضرت آقا صلوات می‌فرستد. می‌گوید حتی اگر شکنجه‌ام کنند دست از رهبر نمی‌کشم. خیلی مقید است. امام خمینی و رهبری را خیلی دوست دارد. برای شادی روح امام خمینی(ره) و حاج قاسم و سلامتی و طول عمر حضرت آقا صلوات می‌فرستد. شبانه‌روز پیگیر اخبار فلسطین و غزه از تلویزیون است.

روش تربیتی خانواده‌ها در زمان پیروزی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس چگونه بود که جوان ۱۸ساله‌ای مثل برادرتان به چنان بصیرت و آگاهی رسیده بود؟

آن زمان خانواده‌ها بچه‌ها را بی‌مسئولیت تربیت نمی‌کردند. بچه‌ها کار می‌کردند و در عین حال درس می‌خواندند. برادرم هم کار می‌کرد تا هزینه‌اش را تأمین کند. از نظر معنوی در تکایا و مساجد فعال بود. روی حجاب بانوان تعصب خاصی داشت. مثلاً برادرم نمی‌گذاشت هر عروسی برویم. خط قرمزش ناموس بود. بهمن از مدرسه که برمی‌گشت پیش بابا می‌رفت و در کار کشاورزی کمکش می‌کرد بعد به خانه می‌آمد. پای چراغ گرد سوز درسش را می‌خواند.

در صحبت‌های‌تان اشاره کردید که پسرعموی‌تان هاشم مرادی هم به شهادت رسیده‌اند. از ایشان بگویید. در چه عملیاتی شهید شدند؟

پسرعموی ما شهیدهاشم مرادی متولد ۱۳۴۴ بود. قدیم حیاط خانه‌ما و عمویم یکی بود. یعنی بین خانه‌های‌مان دیوارنبود. ایشان کنار خانه ما بزرگ شدند. یادم است هر بار که از سپاه برمی‌گشت، پوستر عکس امام‌خمینی(ره) را پخش می‌کرد. قبل از اینکه به جبهه برود در مبارکه با ضدانقلاب درگیر بود. طوری که یک‌بار با ماشین پایش را شکستند. مدتی در خانه بود و دوباره به جبهه اعزام شد. تقریباً یک‌سال و چند ماه بین شهادت او و برادرم فاصله بود. هاشم آبان ماه ۱۳۶۰ در عملیات طریق‌القدس به شهادت رسید. فوق‌العاده پسرخوبی بود. هنوز هم‌خدمتی‌هایش در جبهه به سراغ خانواده‌اش می‌آیند و از خوبی‌هایش می‌گویند. هاشم بیسیمچی و خدمه تانک بود. به تانکش خمپاره زدند. پیکر هاشم به دلیل اصابت خمپاره مانند حضرت‌علی اکبر امام‌حسین(ع) اربا اربا شد. تکه‌های بدنش را با پلاکش آوردند.

روستای سیاه افشار چند شهید دارد؟

روستای ما ۹ شهید دارد. سه شهید قبل از جنگ‌تحمیلی به شهادت رسیدند. شهید عباسقلی کشاورز، شهیدمحمدرضا مرادی و برادرم شهید بهمن مرادی هرسه با هم در تأمین امنیت مرزهای کشور شهید شدند. شهید مدافع‌حرم حمیدرضا مرادی هم اهل روستای ماست که دوم آبان ۱۳۹۳ در منطقه جفرالصخرعراق به‌دست عناصر تکفیری به شهادت رسید. از این شهید دو فرزند به یادگار مانده است.

فرازی از وصیت نامه شهید

خدمت پدر و مادرعزیزم! امیدوارم از رفتن من به سیستان‌وبلوچستان ناراحت نشوید.

برادر عزیزم! در این روزهای حساس که کشور به ما احتیاج دارد می‌خواهم به ملت خدمت کنم و مسئولیت تو سنگین‌تر شده‌است. در کارهای کشاورزی به پدر کمک‌کن و مواظب خانواده باش.

خدمت خواهرانم! حتماً پشتوانه رهبر باشید و دست از ولایت فقیه و از پشتیبانی امام خمینی(ره) و پشتیبانی رهبر برندارید.

> پسرعموی ما شهید هاشم مرادی متولد ۱۳۴۴ بود. قدیم حیاط خانه‌ما و عمویم یکی بود. یعنی بین خانه‌های‌مان دیوار نبود. ایشان کنار خانه ما بزرگ شدند. یادم است هر بار که از سپاه برمی‌گشت، پوستر عکس امام خمینی(ره) را پخش می‌کرد

> زمان شهادت برادرم و همرزمانش چون هنوز جنگ شروع نشده بود این خبر بسیار روی مردم منطقه ما تأثیرگذار بود. از روستاهای اطراف به خانه ما می‌آمدند تا تسلیت بگویند. شهادت چند جوان برای مردم خیلی عجیب بود. خیلی‌ها به ما سرمی‌زدند و به ما دلداری می‌دادند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۰۱۹

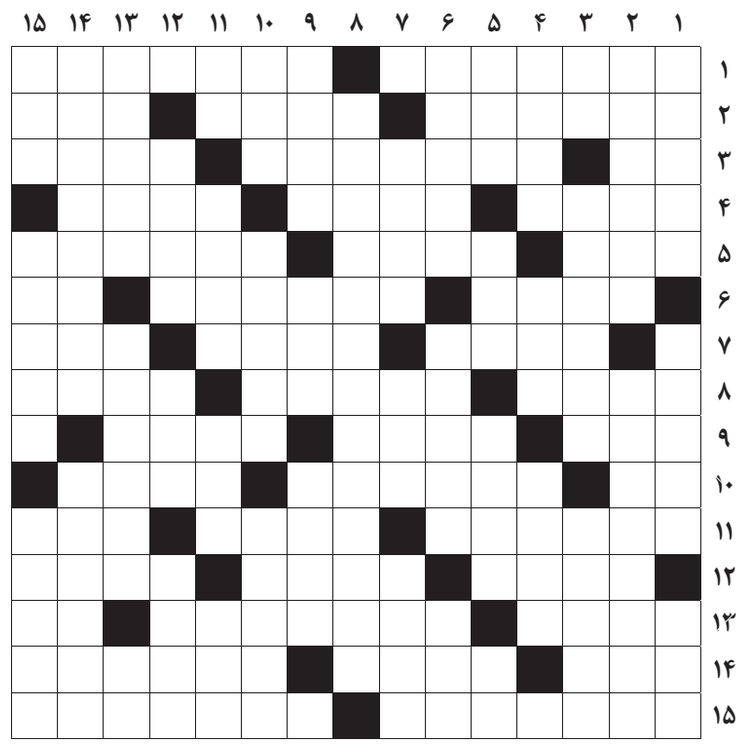

از راست به چپ

■۱-از شهرهای استان کرمانشاه-باشگاهی در لالیگای اسپانیا■۲-مهاجم اسبق پرسپولیس-واسطه در معامله-لیکن ■۳-سنبل کوهی-به نظامی اطلاق می‌شود که طی آن کمیت، مقدار و نوع ملک و کیفیت مالکیت آن برای کلیه املاک کشور با استفاده از تجهیزات پیشرفته تعیین می شود-دردها■۴-هدیه، پیشکش-حیوان بارکش-از جهان بریدن ■۵-رها و آزاد-نو عروس هزار داماد-دستگاهی برای تهیه تصویر نوشته‌ها■۶- ترکیب ید با عنصری دیگر-مانور-موضوع و مبحث■۷-دختر سرزمین عجایب-مرد سال فوتبال اروپا در سال ۱۹۹۱-صدویازده■۸-عملی در کشاورزی-اندوه ملالت-گلی خوشبو■۹-از فعل‌های ربطی-جمع ماده-ستاره کمیاب■۱۰-پوستین وارونه-پایتخت استرالیا-گروه ویژه■۱۱-کمد آشپزخانه-سبزه‌زار-ترش و شیرین■۱۲-نوه اردشیربابکان-برنج‌فروش-گوشت گیاهی ■۱۳-کیسه پول-حجم لوله‌ای-اندک■۱۴-سر-کریستال-هر موجود زنده■۱۵-موسسه‌ای جهانی که کارش یاری رساندن به آسیب‌دیدگان جنگ یا بلایای طبیعی است-از مقاطع تحصیلی دانشگاهی

از بالا به پایین

■۱-نوعی مار و سبزی-نوعی مرغابی-از امراض جلدی■۲-روده گوسفند که با گوشت و غیره پر کرده و پخته باشند-نویسنده فرانسوی سرخ و سیاه■۳-حرف خطاب-رعایت آن برای سلامتی ضروری است-وارسی و بازبینی■۴-کوپن فلک‌زده-واحد سنجش اختلاف پتانسیل-چنته■۵-جایز-زبان فارسی قدیم-نویسنده ارژنگ-کافی■۶-برادر گودرز-ساکن شدن-از حروف مقطعه■۷-دربند-امر به یافتن-نفوذ کردن■۸-کنایه از ناامیدشدن و ناکامی ■۹-نویسنده و فیلسوف فرانسوی صاحب اثر کاندید-خزنده جدولی-شعله آتش■۱۰-دوست-لاستیک یدکی-علامت اختصاری نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران■۱۱-خاندان-ماده مخدر چای-دانه نهانزا-آتش■۱۲-اسب سرخ و سفید-خوش‌پوش-کوهی نزدیک تبریز■۱۳-مرکز مجمع‌الجزایر مالت-از چاشنی‌ها-مادر لر■۱۴-لقب سوره فاتحه-پرنده ماهی‌خوار■۱۵-اسم-آبجوش کن-قوم موسی را به پرستیدن گوساله‌ای از طلا فریفت

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۲	۸			
۶		۴	۷					
		۸				۹	۲	
۹		۶					۵	
						۷	۸	۳
				۱	۳			
۱	۵							
			۸		۲	۳		
						۲	۷	

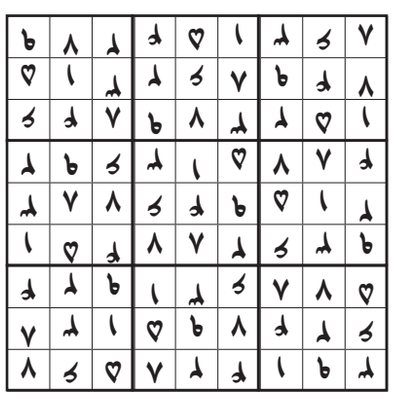

جدول کلمات متقاطع
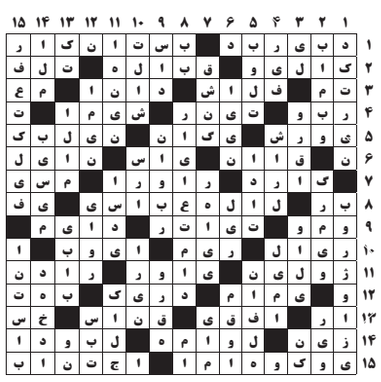
پاسخ جدول شماره ۷۰۱۸